

بعضی از تاریخ‌نویسان پیش از اسلام، دربارهٔ ایران، بعمد یا خطا، مطالبی نادرست و نادره نوشته‌اند که نمیتوان ارزشهای نابخشودنی آنان را ندیده‌نگاشت و از آن درگذشت. مجموع این ارزشها که داستانهای شنیدنی و خواندنیست، با اسناد و مدارک موثوق، جمع‌آوری شده و بمرور در مساهنامهٔ تحقیقی گوهر انتشار می‌یابد. مگر تاریخ‌نویسان آنها را دریابند و همان خطاها را پیوسته تکرار نکنند و تاریخ ایران پیش از اسلام را از حسد و زریها و کینه‌توزیها و نارواییها پاکیزه و منزه سازند.

دک

ارزشهای دیاگانف‌ها مورخان روسی

پوشگاه در تاریخ ایران
رتال جامع علوم انسانی

دومورخ روسی، تقریباً هم‌نام، بنامهای (۱. م دیاگانف) و (۲. م دیاگانف) کتابهایی دربارهٔ ایران دارند، یکی بنام «ماد» و دیگری بنام «تاریخ ایران باستان»، این دو کتاب را یکی از مؤسسات معروف انتشاراتی منتشر کرده ترجمان کتاب‌های مزبور پیارسی، در زبان روسی ماهر و چیره دست هستند، اما آنچه که ما را به بحث دربارهٔ نکاتی چند از این دو کتاب وامیدارد آنست که متأسفانه مورخان مزبور، تحت تأثیر تمایلات سیاسی و افکار خاص که همه بدان آشنا هستیم، کوشیده‌اند برخی از حقایق تاریخی و نژادی را نادیده‌گیرند و

* آقای سبکتکین سالور از نویسندگان محقق معاصر.

معکوس جلوه دهند، و نیز با اصراری عجیب کوشیده‌اند تا بر مبنای (ماتریالیسم تاریخی) وقایع را بررسی کنند، در نتیجه دوچار گمراهی‌ها و لغزشهایی نابخشودنی شده‌اند و چون بنظر میرسد این لغزشها تعمدی است جای آن دارد باندازه کافی درباره آن بحث شود.

نخستین هدف دومورخ مزبور اینست که مادها را غیر ایرانی معرفی کنند، البته نکوشیده‌اند تا ثابت کنند، مادها از نژادی بودند که مورد نظر دومورخ است ولی رد ایرانی بودن مادها راه را برای منظور باز میکند. اینکه اعتقاد داریم مورخان مورد بحث در این خلط مبحث تعمد دارند اینست که مبینیم گاه حقایق از مغز آنان به بیرون می‌تراود و اشاراتی بواقعیت کرده‌اند. عجیب اینست که حتی در نوشته‌های مورخان عهد قدیم نیز همین اشتباه و خطا دیده میشود. همین حقایق که جسته گریخته از قلم مورخان قدیم و جدید تراوش میکند ما را بواقعیت رهنمون میشود و خواننده در این مقاله به بسیاری از این موارد برخورد خواهد کرد... برای مثال م. م. دیاکانف مینویسد: «با مطالعه نامهایی که در دسترس ماست و وجه اشتقاق آنها روشن است، اینطور میشود نتیجه گرفت که مادها از نژاد هند و اروپائی و زبان آنان ایرانی بوده است (صفحه ۶۶ ترجمه پارسی) ولی مورخ این اظهار عقیده خود را (که بوسیله م. م. دیاکانف در تاریخ مادانکار شده و در آنباره هم سخن خواهد رفت) فراموش میکند و مینویسد: «احتمال دارد که در این مورد تحت عنوان (پارسواش) باید استان زاگرس پارسوارا که در قسمت عیلام قرار نگرفته در نظر گرفت، زیرا آن استان از مدت‌ها پیش بوسیله آشور اشغال گردیده بود، بلکه باید تحت عنوان (پرسید) را که بعداً با آنچنان و عیلام مرتبط بود در نظر داشت، در این صورت این اولین بار است که نامی از ایرانیان در تاریخ برده میشود.» (صفحه ۷۰ ترجمه پارسی).

جملات بالا بدون دخل و تصرف از کتاب تاریخ «ایران باستان» گرفته شده و اگر نقصی در آن مشاهده میشود، بر عهده این جانب نیست.

باری این جمله پس از چندین صفحه که درباره ماد نوشته شده آمده و نشان میدهد که مورخ پارس‌ها را ایرانی میدانند و از عقیده قبلی خود عدول کرده است.

«ما فعلاً به اشتباه پارسه و پارسواش کاری نداریم و بحث درباره مادی، ایرانی، آریائی را تعقیب میکنیم» در صفحه ۹۹ همین کتاب آمده:

محتمل است که ایرانی‌ها در سالهای تسلط و استیلای مادها بر آشور با مادها پیوستگی داشته برای بدست آوردن اراضی عیلام در سقوط آشور ذینفع بوده‌اند.

در همین صفحه کمی پائین تر آمده: «آنچه که از نظر تاریخی قابل قبول است اینست که کوروش پسر حکمران ایران (انشان) کبوجیه اول است که ماد را و دختر آستیاکی پادشاه ماد میآشد.» در صفحه ۷۲ آمده «هرودوت بتاریخ ماد و ایران بخوبی وارد بود.»

در صفحه ۱۰۰ آمده: «هم هرودوت هم کتزی بشورش و تحولی که بوسیله کوروش صورت

گرفت و منجر بسقوط آستیاکس شد جنبه تغییر سلسله و خاندان سلطنتی میدهند باین ترتیب ایرانیان در يك حکومت موجودی که یونانیان و مصریان و یهودیان حتی بعدها آنرا حکومت ماد مینامیدند، موقعیت عمده و اساسی احراز نمودند.»

۱. م. دیاکانف در سراسر کتابش از هم نام خود تبعیت کرده و همه جا ماد را غیر ایرانی نوشته و مستعمره ایران دانسته است. مثلاً در صفحه ۴۳۶ ترجمه پارسی کتاب آمده: «بنابراین اگر هم در عهد مادی‌ها بر اثر بذل، مساعی مشترک ایشان و ارمنیان در پادشاهی اورارتو، پادشاهی مستقل ارمنستان تأسیس شده بود بهر تقدیر پارسیان (ایرانیان) آنرا از میان برداشتند.»

گمان نمیکنم لازم باشد شواهدی دیگر آورده شود، خاصه که مورخ مزبور یعنی (ا.م. دیاکانف) در پایان کاره‌خامنشیان لطف فرمودند و نظر قطعی خویش را درباره نژاد مادها بیان کرده‌اند مورخ درباره حکومت آتروپات بر ماد چنین مینگارد: «دولت جدید را که رسماً ماد خوانده میشد، مردم بحق بنام ماد آتروپاتن، بنام وی یا آتروپاتکا نامیدند، ساکنان آنسرزمین از اعماق نژاد گوناگون بودند، اینکه در مدت دوسه قرن حکومت ایران زبان ایرانی تا چه حد در آنسامان تفوق یافت اطلاعی در دست نداریم، مسلماً این تفوق بارز بود.»

جای شك نیست که آقای ا.م. دیاکانف از هم نام مرحومش م.م. دیاکانف پارافراتر نهاده است هم نژاد و هم زبان مادها را آریائی نمیدانند در حالیکه مرحوم م.م. دیاکانف که گویا کمتر تحت تأثیر سیاست بوده است، مادها را از نژادهندواروپائی و زبان آنان را ایرانی میداند ولی بعد از عقیده خود عدول نمیکند. نخست بینیم برخی از دایه‌های مهربانتر از مادر چگونگی از دیاکانف‌ها دفاع میکنند! آنان که متأسفانه ایرانی هستند برای دفاع از این آقایان که کتابشان اسلحه‌ایست در دست آنان که نظرات خاص سیاسی عاید قسمتی از مین مادرند میگویند قرقها اروپائی‌ان سرزمین ایران را پارس مینامیدند، و اینکه دوباره ایران نامیده شده از وقایع اخیر است و مورخان عالیقدر، بنا بر عادت قدیم، هر جا نام پارس آمده در برابر آن ایران را بین الهالین افزودند، ولی اندک توجهی به عباراتی که یاد شد نشان میدهند این عذر برتراز گناه است. جمله «اینکه در مدت دوسه قرن حکومت ایران، زبان ایرانی تا چه حد در آن سامان تفوق یافته...» بسیار صریح و روشن است و جملات دیگر نیز بهمچنین، وانگهی اگر مورخی این را نداند که نام (پارس) را نباید بر همه ایران نهاد، و امروز سراسر ایران نام قدیم خود را دارد، باید گفت که...
يك كوشش دیگر برای اثبات اینکه ماد آریائی نبوده توجه کنید آقای ا.م. دیاکانف در باره فرودتیش دومین شاه ماد چنین مینویسد:

صفحه ۳۴ ترجمه پارسی: «صحیح‌تر اینست که نام (کشتریتی) و نام مادی (خشتريت) را که در کتیبه بیستون آمده یکی بدانیم. در کتیبه مزبور چنین نوشته شده است «مردی بنام فرودتیش» (فراتورت) مردم لشکری مادر را شوراند، او چنین گفت: من که نیامم خشتريت

است، از خاندان کیاکسار میباشم: بدینقرار شخصی بنام فرائورت بمنظور جلب مادیها و کسب یاری ایشان خود را از بازماندگان کیاکسار (یعنی دیوکیان) خواند و برای اینکه مادها بیشتر قانع شوند بجای نام اصلی خویش که ظاهراً درخاندان دیوکیان رایج نبود، نام عاریتی که در آنسایفه متداول بود بر خویشان نهاد. از اینجانب نتیجه میگیریم که کسانی بنام فرائورت درخاندان دیوکها وجود نداشتند ولی شخصی بنام خشریتیا یافته میشود.

این دلیلی است که آقای دیاکانف برای رد نام (فرورتیش) آورده و عبارت دیگر، بدینوسیله خواسته است ثابت کند نام دومین شاه ماد (فرورتیش) نبوده بلکه (خشریت) نام داشته است، چرا؟ زیرا آقای دیاکانف میخواهد بگوید مادها آریا نبودند، ایرانی نبودند، و لذا بعقیده او نمیتوانستند از نام (فرورتیش) که نامی است آریائی استفاده کنند و چنین نامی در خاندان دیوکها نبوده است. اما اشکال دوم پیش میآید، و آن اینکه بنا بعقیده مورخ، آن مرد که فرائورت نام داشته خود را خشریت گفته و این اسم هم ایرانی است، پس چه باید کرد؟ آسان است. نام خشریت هم عاریتی بوده و مادها این نام را عاریه گرفتند و مال خودشان نبوده است. نوشته آقای دیاکانف را دوباره مطالعه کنید. يك منکر آریا بودن مادها به آسانی میتواند نوشته را تشریح کند و بمقصود برسد. ببینیم مورخ عالیقدر تا چه حد حقایق را واژگون کرده است؟.. ترجمه جمله کتیبه بیستون بنا بر عقیده کلیه مورخان و کسانی که زبان فرس هخامنشی را خوانده اند و مشکلات و معضلات آنرا حل کرده اند چنین میشود: بند پنجم کتیبه بیستون:

«فرورتیش نام مادی یاغی شد و بمردم گفت من خشریتم، از دودمان هووخشره تمام مادیها از من برگشتند بطرف فرورتیش رفتند. او شاه ماد شد.»

جمله صریح است. کسیکه نامش فرورتیش بوده قیام کرده و گفته است من خشریت هستم از خانواده هووخشره.. اما خشریت، کشریت چه معنی دارد؟ بزبان ایرانیان قدیم (خشایدته) گفته میشد. در اوستا (خشر) آمده و نام امشاسپند شهریور نیز در اوستا (خشر و ثیریه) و بمعنای شهر یاری مطلوب است. همین کلمه شهر یار که بمعنای شاه و سلطان است باز از کلمه (خشر) و (یار) یعنی نگهدار آمده و معنی شهر یار نگهدارنده شهر است و شهر بمعنای مملکت و کشور آمده است. (خشر باون) که در یونانی (ساتراب) شده و بمعنای شهر بان است که امروز استاندار میگوئیم، با اینهمه دلیل و شاهد، جای شك نمیماند که معنای جمله کتیبه بیستون این میشود: «فرورتیش نامی قیام کرد و گفت من شهر یارم از خانواده هووخشره» و اما چرا مادها (کشریت) میگفتند؟ این تفاوت لهجه است و بحث در آن زائد است. در اینجا چه چیزی عاریه است؟ نام (فرورتیش) ایرانی است. (خشریت) یا (کشریت) هم ایرانی است. پس باید گفت مادها زبان و نام نداشتند، و عاریه میگرفتند. مورخ ادامه میدهد و میگوید چون یونانیها (هووخشره) را (کیا کسار) میگفتند و از نظر فقه الفه (هووخشره) در تحریف (کیا کسار) نمیشود، پس نام سومین شهر یار ماد هم (هووخشره) نبوده او هم اسم دیگری داشته ولی اسم عاریتی (کشریتی) را بخود نهاده است و یونانیها

(کشریتی) را کیا کسار گفته‌اند. در نتیجه نام سومین و نامدارترین شهر پارمادی هم عاریتی در می‌آید. آیا واقعاً این استدلال صحیح و درست است؟ آیا قوم ماد که بزعم دیاکانف‌ها غیر آریائی بودند، در آن درجه از توحش بسر میبردند که حتی از خود زبان و نام نداشتند و میبایست نام شهریاران خود را عاریه کنند؟؟

ببینید این استدلال چقدر بیچگانه است! اول نام (فرورتیش) را منکر میشود، بعد میبیند آن شبیهس باید نامی داشته باشد، نامی دست و پا میکند. نوشته کتیبه بیستون را تحریف میکند، نام (فرورتیش) را (کشریت) یا (خشریت) میسازد و بعد متوجه میشود این نام هم ایرانی است. اینک چه کند؟ میگوید عاریتی است. و دلیل فقط اینست که بنا بقاعده‌ای که وجود دارد (هووخشتره) در یونانی کیا کسار نمیشود پس اسم هووخشتره (کشریت) بوده است. اما اینکه چرا یونانیان (هووخشتره) را کیا کسار میگفتند؟ مسئله برای محقق منصف روشن است، زیرا مادها شهریارشان را بجای نام با عنوان خطاب میکردند. میگفتند (شاه) شاه آمد، شاه گفت، شاه دستور حمایه داد. کشریتی آمد. کشریتی گفت. کشریتی دستور حمایه داد. یونانیان، قطعاً یونانیان آسیای صغیر، که در سارد و شهرهای ساحلی بودند، و پادربار شاهان لیدی ارتباط داشتند و دربار لیدی با دربار ماد رابطه خانوادگی برقرار کرده بود، از زبان لیدی‌ها، کشریتی را شنیده‌اند، و یونانی کردند، و (کیا کسار) گفتند. شاید لیدی‌ها، که با احتمال قریب به یقین، زبانشان نزدیک بزبان یونانی بود، (کشریتی) را (کیا کسار) گفته‌اند و یونانیان آموخته‌اند و اسم عام را اسم خاص تصور کرده‌اند.

اما چرا آقای دیاکانف این راه ساده و معقول را نرفته و خود را بچاله و چاه افکنده باین نتیجه رسیده است که مادها نه زبان داشته‌اند و نه نام! خوب معلوم است! ماد آریائی نبوده! اینست قصه! در بالا آمد که آقای م.م دیاکانف در کتابش آورده «آنچه که از نظر تاریخی قابل قبول است این است که کوروش پسر حکمران ایران (انشان) کبوجیه اول... نخست باید گفت که کوروش پسر کبوجیه دوم است نه اول، بنابراین کتیبه بیستون ۸ نفر قبل از داریوش سلطنت کرده‌اند دو (چیش پش) ۳ (کوروش) ۳ (کبوجیه) کوروش کبیر کوروش سوم است و پدرش کبوجیه دوم ثانیاً در جمله بالا علاوه بر اینکه ایران را فقط آن قسمت زیر سلطه هخامنشیان یعنی پارس و خوزستان و کرمان میداند، زرننگی دیگری نهفته و نوشته است: «ایران» و در پارانتر «انشان» را افزوده یعنی ایران همان انشان است. آیا این درست است؟ انشان نام سرزمینی بوده که خوزستان فعلی تا حوالی خرم‌آباد و قسمتی از غرب و جنوب استان پارس امروز را شامل میشد، آغاز تاریخ عیلام معلوم نیست و فعلاً از سه هزار سال قبل از میلاد مسیح با نطرف تر نا معلوم است. بقول محققین، عیلامی‌ها مخلوطی از نژادهای بین‌النهرین یعنی سومری‌ها و سامیت‌ها بودند ولی در کوهستان کوسی‌ها که از نژاد آسیانیک بودند زندگی میکردند. خط آنان میخی و زبانشان از

خانواده زبان سامیت بود. عیلامی‌ها سرزمین خود را (انزان) یا (انشان) و کشور خود را (سوسونگا) مینامیدند، همچنین (خاتام تی) یا (خاپرتی). نام عیلام را مردم بین‌النهرین بدین سرزمین داده بودند و معنای آن، سرزمین بلند، مرتفع، یا کوهستانی است و احتمالاً این نام برای همه (انشان) بکار نمیرفته بلکه خاص منطقه کوهستانی بود. در کلیه سنگ‌نبشته‌ها و مدارک بابلی و آشوری که قدیمتر از ورود پارس باین منطقه است نام این سرزمین عیلام و انشان آمده و در سفرپیدایش باب ۱۴ درباره عیلام چنین آمده: «واقع شد در ایام امرافل ملک شتار و اریوک‌ملک الاسازو که در لا عمر ملک عیلام و ندعالم ملک امت‌ها».

گمان نمیکنم دیگر جای شك باقیمانده باشد که نام (انشان)، حداقل دوهزار سال قبل از ورود آریین‌ها بایران، باین منطقه اطلاق میشده و یکی دانستن (انشان) و ایران باز نتیجه همان سیاست کذا و کذاست. اما درباره آریا بودن یا نبودن مادها، بحث زیاد لازم نیست. از قدیم‌ترین اعصار که بشر مهاجرت باین منطقه را بنحوی ثبت کرده است، تا اواسط سلطنت اشکانیان تمام اقوامی که از قفقاز و سیحون بجنوب هجوم آورده‌اند از نژاد هند اروپائی بودند و هیچ مورخی نگفته است و هیچ سندی در دست نیست که مهاجران یا مهاجمان از نژادی دیگر، مخصوصاً از نژاد مورد علاقه دیاکانف‌ها، در این فاصله باین نواحی آمده باشند. نخستین بار، در اواسط سلطنت اشکانیان از نژاد زرد و از مردم ترك زبان آنهم در حوالی سیحون اثری میبینیم، قدیمترین نشان آریاها در (بغازگوی) در ترکیه فعلی بدست آمده و آن کتیبه‌ایست که بزرگان (میتانی) در آن بخدایان آریائی سوگند یاد کرده‌اند، که ادوادمایر جستجوگر و باستان‌شناس و کاشف این کتیبه و دیگر آثار (میتانی‌ها) معتقد است کتیبه مزبور حداقل متعلق بدوهزار سال قبل از میلاد مسیح است. در هیچ نوشته‌ای و کتابی، چه قدیم و چه جدید، از نژاد مورد توجه آقایان نامی نمی‌بینیم، و قبول دارید که نمیشود از نویسنده‌ای شاهد آورد که از فلان نژاد در این منطقه اثری نبوده زیرا هیچ يك از مورخان اعصار قدیم فکر نمیکردند روزی چنین ادعائی مطرح شود و در کتابش رد آنرا بیاورد. مورخان عهد جدید هم هیچکدامها را غیر آریائی نگفته‌اند. اما اقوامی که باین منطقه آمده‌اند و در آثار قدیم و معاصر نامشان هست مساهدا، پارس‌ها، سکاها، کیمیری‌ها، بوده‌اند «البته منظور اقوام مهاجم و مهاجری است که از قفقاز وارد شمال غربی ایران شده‌اند»... و نه پارس‌ها، نه سکاها، نه کیمیری‌ها، نژاد مورد نظر نبوده‌اند و هند اروپائی بودنشان مورد قبول کلیه مورخان است، و بعدها هم مهاجرتی نبوده است و دلیل ندارد این میان، مادها آریین نباشند.

نکته قابل توجه دیگر آنکه، هخامنشیان رسمی داشتند، و آن این بود در هر محلی که دستور نقر کتیبه‌ای میدادند، کتیبه هم بزبان پارسی هخامنشی بود و هم بزبان محلی. کتیبه‌های مصر، بابل و محلهای دیگر مؤید این نظر و واقعیت است، حال اگر مادها آریا نبودند، و زبانشان بازبان

پارسی یکی نبود (اختلاف لهجه مهم نیست) میبایست کتیبه یستون بدوزبان مادی و پارسی نقر شود، خاصه که مورخان مورد بحث معتقدند هخامنشیان خاصه کوروش بزرگ و کبوجه و داریوش بمادها متکی بودند. آقای م.م دیاکانف در اینباره مینویسد: «در حالیکه کوروش در راه سیاست خود نه تنها بایرانیان و مادها اتکا داشت... الخ»

در دنیای قدیم هم چون دنیای امروز، وقتی ممکن بود بملتی اتکاء داشت که آن ملت اتکاء کننده را دوست داشته باشد، بانفی ملیت مادها چنین کاری ممکن نبود. نبودن هیچ سنگ نبشته‌ای بزبان مادی نشان میدهد که دوزبان یکی بوده است و مادها بخوبی زبان برادران پارسی را میفهمیدند، منتهی لهجه تفاوت داشت مثل لهجه‌های امروز.

نکته مهمتر اسامی است، (دیااکو) که همان دیوکس یونانیان است، آریائی است، (فرورتیش) از (فرور) آمده، (هوخشتره) از دو جزء (هور) و (خسور) و (خششت) یعنی درخشان ترکیب شده یعنی (خوردشید درخشان) (ارشتی و یگه) که همان آستیاز یونانیان باشد که امروز به غلط (اژی‌دهاک) میگویند بمعنای نبر انداز است. باری یکی بودن ماد و پارس، از همه جهت، حتی مورد تأیید مورخ نیز هست. در صفحه ۵۱۹ تاریخ ماد آقای ا.م دیاکانف آمده: حتی در بسیاری از کتیبه‌های زمان داریوش اول هم پارس و ماد متفاد برابر دیگر کشورهای تابع قرار گرفته‌اند. « یعنی همان که ما گفتیم، در واقع پارس و ماد چون از نظر زبان و نژاد یکی بودند و در کنار یکدیگر از قضا گذشتند و باین سرزمین آمدند، همه جا در کنار هم، در برابر دیگر ملل تابعه هستند، منتهی مورخ عالیقدر روس همین مسأله را يك نوع تقلب و سازشکاری و فریب از طرف پارس‌ها علیه مادها میدانند. در همین صفحه یعنی (۵۱۹) درباره فتح همدان بدست کوروش مینویسد: « نحوه پیروزی کوروش بر آستیاگ، پیروزی که بیاری بزرگان ماد کسب شده بود مستلزم آن بود که نظامات جدید حکومت کوروش بظاهر متضمن سازش گونه‌ای با مادی‌ها باشد بدین سبب با اینکه اکباتان غارت شد و بخشی از مادی‌ها برده گشتند و برای آن سرزمین چون کشوری مفتوح خراج وضع گردید معینا بمنظور گذشت در مقابل بزرگان ماد، يك سلسله اقدامات سازشکارانه و مصالحه جویانه نیز بعمل آمد. کوروش پادشاهی مادرالفونکرد بلکه خویشین را شاه ماد خواند و این لقب را به لقب پیشین خود یعنی پادشاه پارس افزود.» خلاف حقیقت از تمام سطور بالا می‌تراود ... ما تاریخ گذشته را از کجا و چگونه میدانیم؟ سنگ نبشته‌ها، یا نوشته‌های مورخان قدیم. گمان نمیکنم آقای مورخ روسی بکشف و کرامات و الهام اعتقاد داشته باشد. منکه معتقد نیستم.

من از مورخ که زنده است و ترجمان عالیقدر و تمام کسانی که از تاریخ سردشته دارند می‌پرسم يك کتاب، يك نوشته، يك سطر، از مورخان عهد قدیم یونان از (هکاته) که تقریباً معاصر بوده تا مورخان رومی و مورخان عهد روم مسیحی، شاهد بیاورند که کوروش همدان را غارت کرده است

اگر این امر راست بود، من بهرچه که آقایان میگویند گردن مینهم. دروغ باین بزرگی، چرا؟ چرا باید کسیکه اسم مورخ و محقق بر خود میگذارد دروغ بنویسد، آقای دیاکانف غارت همدان را از کجا آورده‌اند؟ اثبات اینکه همدان غارت نشده است بیاری نوشته مورخان عهد قدیم یا جدید مقدور نیست. زیرا یکبار هم گفتیم، مورخان عهد قدیم نمیدانستند که کسی روزی چنین ادعائی میکند، پیشگیری کنند. تنها یک لوحه از نبونید شاه بابل در دست است که نوشته کوروش بطرف همدان رفت، سیم وزر و امته و اموال همدان را تصاحب کرد و با خود به انشان برد. نخست باید گفت نبونید، با توجه به رفتار شاهان بابل، درباره شهرهای مغلوب چنین نوشته است و اگر هم این را قبول نکنیم او نوشته سیم و زر و امته و اموال همدان را با خود برده ولی نوشته شهر را غارت کرده است. قطعاً اگر قصد او غارت مردم بود مینوشت. منظور او اموال دولتی و سلطنتی بود که پس از فتح، حق کوروش بود زیرا او شاه ماد شده بود و مهمتر از همه میراث مادر او بود. وانگهی در لوحه نبونید از اسارت و بندگی سخن نرفته و مورخ آنرا از خود ساخته است.

اما بینیم آیا منطق و عقل سلیم اجازه میدهد این نظریه غارت را قبول کنیم؟ بنا بر گفته عموم مورخان و خود آقای (دیاکانف) سپاه ماد که بفرماندهی (ها رپاک) بجنگ کوروش رفت تسلیم شد و اکثریت نجبای مادی که همراه هارپاک بودند باین تسلیم موافق بودند و اگر نبودند هارپاک نمیتوانست تسلیم شود بنا بقولی معدودی مخالفت کردند و بسوی همدان باز گشتند. در کنار شهر جنگ کوچک اتفاق افتاد و (ارشتی و یگه) تسلیم شد. کوروش نوه او بود، با احتمال قوی (ارشتی و یگه) پسری نداشت و سلطنت بدختر او یا نوه او میرسد بهمین دلیل مادها تسلیم شدند.

(در اینباره بعدها به تفصیل بحث میکنیم خاصه که علاوه بر دیاکانف که موضوع غارت را نوشته، و عقاید عجیب دیگر ابراز کرده است، مورخان دیگر نیز عقاید عجیب و غریبی ابراز داشته‌اند).

کوروش بعنوان وارث، و پادشاه بالاستحقاق وارد همدان شد. همانطور که میخواست و انجام داد سرزمین ماد را جزو قلمرو خود کرد و شهر همدان پایتخت دوم ایران شد. پس چه لزومی داشت کوروش شهر خود را غارت کند؟ وانگهی کوروش چه کسانی را غارت کرد، مردم فقیر و کاسب کوچک بازار یا رجال و اشراف ماد را؟ طبیعی است که باید رجال و متمولین ماد را غارت کرده باشد. آیا عقلانی است که شاهی، هر شاهی باشد، مردمی را که باعث پیروزی او شده‌اند، مردمی را که بلافاصله در جرگه درباریان و سرداران و رجال او درآمدند غارت کند؟ کوروش، سارد، بابل، و شهرهای ساحلی آسیای صغیر و شهرهای فینیقیه و فلسطین را غارت نکرد، شهری را غارت میکند که شهر خود او؟؟ و شهر مادرش بود

و مردمش و رجاش او را بعنوان وارث تاج و تخت پذیرفته بودند. آیا این باور کردنی است؟؟ اما اقدامات سازشکارانه، و اینکه بهمین علت برای سازشکاری خود را شاه مساد نامیده، باز از آن سخنان است. نخست اینکه چنین کاری در دنیای قدیم رسم بود. چیزی که رسم باشد سازشکاری نمیشود. سنا خویب بابل را فتح کرد و خود را شاه آشور و شاه بابل خواند، نبوکدنر بهمچنین. کوروش نوه ارشنی ویگه و وارث تاج و تخت بود، خسود را شاه ماد خواند، همانطوریکه وقتی نیایش (چیش پش) انزان را فتح کرد خود را شاه پارس و شاه انزان خواند. بدانگونه که کوروش، پس از فتح بابل، خود را شاه بابل خواند. کبوجیه و داریوش خود را فرعون مصر و زاده (نبت) خواندند. این رسم بود نه سازش. این رسم یعنی اتحاد ملل و سرزمین‌ها در وجود شخص شهزاد، از قدیم تا همین اواخر رواج داشته است هم اکنون نیز ملکه انگلستان، ملکه کانادا، ملکه استرالیا هم هست.



زرق سازان زمان

که بریش جهان همی خندند؛	زین کجول و کچل سری چندند،
کرده آونگشان، چو مار از فرق.	موی خود را دراز کرده، بزرق.
زرق سازو زرخ پذیر همه،	رندورقاص و مارگیر همه،
خالق را ترك و همت آموزند	درم اندر کلاه خود دوزند
وترو سنت، قدح تهی کردن	فرضشان، آش پنج پی خوردن
آتش خویش را بتفته باز	سربسر خانه سوز و آتش باز
که بدریا روند خشک شود	خاک از ایشان چگونه مشک شود

اوحدی مراغه‌ای، قرن هشتم